

The Study of Sufism with Dynasty in Safavid and Qajar Period

Masoud Matlabi¹, Azim Izadi Udlou²

1. Assistant professor, Faculty of Law and political science, Azadshahr Branch, Azad Islamic University, Golestan, Iran. (Corresponding Author): Mmtph2006@yahoo.com

2. Assistant professor, Faculty of Law and political science, Sarab branch, Azad Islamic University, Azarbijan Sharqi, Iran. azimezadi@gmail.com

Received: 24 January 2019; **Revised:** 14 February 2019; **Accepted:** 1 March 2019

Abstract

The present research aims to investigate the position and quality of the Sufism relations with the dynasty in Safavid and Qajar period. Using the descriptive-analytical research method, the result show that mysticism in the first half of the Safavid realm and also in Mohammad Qajar's realms have the most political power and they are considered one of the basis of power. Taking the key positions in authority, the Safavid established and promoted their political power and realm and became one of the most powerful forces while their power increasingly developed. However, when greediness and conspiracy of Kizilashes increased, the next kings of Safavid dynasty tried to suppress them and this dynasty lost its power by and by from the second half of Safavid governance. Having suppression the Safavid, most of them emigrated from Iran. Through establishing Zand dynasty in Iran and taking the power of the dynasty, Sufism (Tasawwuf) returned to Iran and resided in different cities and areas. The most critical tribe among them is Darvish Ne'matollāhī who gained very considerable influence in various parts of the country during Mohammad Shah's period that their power increased again in political scenes and took high political status in Iran.

Keywords: Dynasty, Qajar, Safavid, Sufis, Sufism (Tasawwuf).

بررسی مناسبات صوفیان با نهاد سلطنت در دوره‌های صفویه و قاجاریه

مسعود مطلبی^۱، عظیم ایزدی اودلو^۲

۱. استادیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آژادشهر، گلستان، ایران. (نویسنده مسئول):

Mmtph2006@yahoo.com

۲. استادیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاداسلامی، واحد سراب، آذربایجان شرقی، ایران.

azimezadi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۰۴؛ تاریخ اصلاح: ۱۳۹۷/۱۱/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۰

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی جایگاه و کیفیت روابط و مناسبات صوفیان با نهاد سلطنت دوره‌های صفویه و قاجاریه است. نتایج پژوهش که به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام گرفت، حاکی از آن است که جریان تصوف در نیمه اول سلطنت صفویان و همچنین، در دوره سلطنت محمدشاه قاجار از بیشترین قدرت سیاسی برخوردار بوده و یکی از پایه‌های قدرت را تشکیل می‌دادند. صوفیان با تحکیم سلطنت و قدرت سیاسی صفویان، تصدی مقام‌های ممتازی را برعهده گرفتند و به یکی از مهم‌ترین ارکان قدرت تبدیل شدند و قدرت‌شان همواره رو به تزاید بود. اما با افزایش حرص و آز، و توطئه‌چینی قزلباش‌ها پادشاهان بعدی صفویه به دنبال سرکوب جنبش صوفیان قزلباش برآمدند و از نیمه دوم حاکمیت این سلسله اندک‌اندک جایگاه سابق خود را از دست دادند. با اعمال سیاست سرکوب صوفیان از سوی دستگاه سلطنت، بسیاری دست به مهاجرت زدند. با استقرار زندیه در ایران و به‌دست‌گرفتن حکومت توسط ایشان، اهل تصوف بار دیگر به ایران بازگشتند و در شهرها و مناطق گوناگون ایران سکونت گزیدند. مهم‌ترین فرقه آنها در این دوره، فرقه دراویش نعمت‌اللهی بود که در دوره محمدشاه قاجار نفوذ شایان توجهی در ارکان گوناگون کشور به دست آوردند و دوباره در صحنه سیاسی ایران قدرت‌شان رو به افزایش گذاشت و تصدی مقام‌های ممتاز سیاسی را برعهده گرفتند.

واژگان کلیدی: تصوف، سلطنت، صوفیان، صفویه، قاجاریه.

مقدمه

تشکیل دولت صفویه (سال‌های ۸۸۰ تا ۱۱۰۱ هـ ش برابر با ۱۷۲۲-۱۵۰۱ م) در ایران یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ ایران است. در واقع، دوران صفویه یکی از نقاط عطف بارز تاریخ مذهبی جامعه ایران به حساب می‌آید؛ زیرا شاهد ارتقای تشیع دوازده‌امامی به عنوان مذهب رسمی ایرانیان، و تأسیس یک دولت در قالب واحد مذهبی - ملی است. با تشکیل دولت صفویه، جریان‌های مذهبی - شیعی همواره از گروه‌های اجتماعی قدرتمند و صاحب نفوذ در نهاد سلطنت بوده و در مشروعیت‌بخشی به سلطنت، اعتبار بالایی داشتند. دولت صفویه که توسط شاه‌اسماعیل بنیان نهاده شد، بر دو پایه «تشیع» و «تصوف» متکی بود. بنابراین، تصوف و صوفیان در کنار علمای شیعه یکی از پایه‌های قدرت این دولت را تشکیل می‌داد و در تثبیت قدرت و استیلای سیاسی آن نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. هرچند از آن پس تضادی در داخل حاکمیت جدید به وجود آمد، از یک طرف، صوفیان بود که شخص شاه را «مرشد کامل» و «صوفی اعظم» تلقی می‌کردند. از طرف دیگر، فقیهان علاوه بر داشتن زمینه اجتماعی و شرعی، از سوی شاهان صفوی نیز حمایت و تقویت می‌شدند. بالاخره از عصر صفویه به بعد، میان این دو جریان مذهبی برای کسب موفقیت برتر مذهبی و سیاسی، و حضور قدرتمند در نهاد سلطنت نوعی رقابت، حتی ستیز وجود داشته است که بعداً به دوره قاجاریه نیز کشیده شد.

در حقیقت، نظریه فرمانروایی صوفیان در آغاز ترکیبی از نظریه سلطنت، تشیع و تصوف بود؛ اما این نظریه به تدریج تحولات بسیاری یافت و این موازنه سه‌وجهی به موازنه دووجهی سلطنت و تشیع تغییر یافت و در سایه این تحولات صوفیان جایگاه سابق خود را از دست دادند و به تدریج به حاشیه قدرت رانده شدند. بنابراین، قدرتشان رو به افول و انحطاط گذاشت. اما در اواخر قرن هجدهم میلادی که مقارن با استقرار حاکمیت سلسله قاجار در ایران بود، بار دیگر، «تصوف» و صوفیگری احیا شد و در کنار جریان‌های دیگر شیعی، از جمله فقهای اصولی و اخیاری، شیخی‌ها و فیلسوف مشربان به جریان اجتماعی و سیاسی قدرتمندی تبدیل شدند و اهمیت سیاسی زیادی پیدا کردند (آبادیان، ۱۳۸۸، ص ۳۷). بدین ترتیب، یکی دیگر از حاضران در صحنه فکری و مذهبی

ایران در دوره قاجار، «صوفیان» بودند. مهم‌ترین و قدرتمندترین فرقه صوفی در این دوره، دراویش نعمت‌الهی بودند که در سلطنت محمدشاه قاجار قدرتی بی‌نظیر در ایران پیدا کردند و نفوذ شایان توجهی در ارکان گوناگون کشور به دست آوردند.

پرسش‌هایی که نگارندگان در مقاله حاضر در صدد پاسخ به آن هستند، عبارت از است از اینکه صوفیان از چه اهمیت سیاسی در نزد نهاد سلطنت در دوره صفویان و قاجار برخوردار بودند؟ و دیگر اینکه مناسبات صوفیان با نهاد سلطنت در این دوره چه تحولاتی را پشت سر گذاشته است؟

فرض نگارندگان در این نوشتار این است که با تشکیل دولت صفوی، نخستین برهه تاریخی است که صوفیان به کامیابی سیاسی دست یافتند. بالاخره نهضت صوفیان قزلباش با ظهور شاه‌اسماعیل اول موفق به تاسیس دولت عظیم و مقتدر صفویه در لوای تصوف شیعی شد و این بزرگترین و موفق‌ترین نهضت‌های صوفیه در تاریخ ایران و اسلام است. دوره حکومت سلسله قاجار و به‌خصوص دوره سلطنت محمدشاه قاجار، دومین برهه تاریخی است که صوفیان شاخه نعمت‌الهی از قدرت سیاسی شایان توجهی برخوردار شدند و مورد توجه و التفات نهاد سلطنت قرار گرفتند.

پیدایش جریان تصوف

«تصوف» در کنار فقه، کلام و فلسفه یکی از جریان‌های فکری بود که خیلی زود در حوزه زندگی مسلمان رخ نمود. از نظر لغوی، «تصوف» مأخوذ از لغت «صوفی» عربی به معنای پشم است، و مقصود از آن لباس پشمی است که صوفیان به تن می‌کردند و اصطلاحات «پشمینه» و «پشمینه‌پوش» نیز ناشی از همین معناست. بنابراین، لغت «تصوف» مصدر باب تعفل به معنای «پشمینه پوشیدن» است. ولی تصوف از نظر مفهوم و اصطلاح رایج «عقیده و عمل» صوفیان است و آن را برای سخن‌گفتن از مکتب صوفیان نیز به‌کار می‌برند.

در بحث از ریشه‌های «تصوف اسلامی» کجاست و تا چه حد از بیرون آمده است و نقش آموزه‌های اسلامی و شرایط سیاسی و اجتماعی جوامع اسلامی در پیدایش و بسط آن به چه میزان

بوده است؛ تاکنون نظریه‌های مختلفی مطرح شده است. بررسی این نظریه‌ها از حوزه این نوشتار بیرون است. واقعیت این است که جریان «تصوف» در جوامع اسلامی هرچند ممکن است از عوامل خارجی تأثیر پذیرفته باشد، اما بدون زمینه ذهنی و مذهبی و سایر عوامل داخلی نمی‌توانست بسط و گسترش یابد. در بررسی تاریخ دوره‌ای که آرمان صوفیه در زندگی مسلمانان رخنه و گسترش پیدا می‌کرد، در می‌یابیم که آن دوره کم و بیش مقارن با ناآرامی‌های سیاسی، مجادله‌های کلامی و فرقه‌ای بود. ناآرامی‌های سیاسی، مجادلات کلامی و فرقه‌ای و دنیاگرایی که به ضعف اخلاقی و لاقیدی در امور مذهبی و کمرنگ‌شدن شور مذهبی در سطوح بالای جامعه مسلمان منجر شده بود، علل زمینه‌ساز توسعه تصوف در اسلام بود. به اعتقاد محمد اقبال لاهوری: «مجموعه این عوامل و شرایط دیگری از این قبیل، شخصیت‌های زاهد و پارسا را از صحنه ناآرامی‌های مداوم دور کرد و آنان را به سوی آرامش آسمانی ناشی از یک زندگی توأم با غور و تفکر سوق داد (Iqbal, 1908, p.99).

در فاصله قرن‌های پنجم و نهم هجری، نفوذ تصوف بیش از پیش در ایران استوار شد. ویرانی کشور، فقر و فلاکت عامه مردم پس از هجوم سلجوقیان در قرن پنجم هجری و غزان بلخ در قرن ششم هجری، و مغولان در قرن هفتم، و لشکریان تیمور در آستانه قرن هشتم و نهم هجری، و جز آن به رواج تصوف در ایران کمک کرد (پطروشفسکی، ۱۳۶۳، ص ۳۶۳).

بدین ترتیب، تصوف به جریان مذهبی و اجتماعی قدرتمندی در جهان اسلام و ایران تبدیل شده بود. تصوف در آغاز بیشتر جنبه عملی و سلوکی داشت، ولی با گذشت زمان جنبه نظری آن نیز قوت گرفت و پا به پای فلسفه و البته نیرومندتر، حتی مؤثرتر از آن در طول تاریخ جهان اسلام و ایران تداوم یافت. بنابراین، تصوف و جریان‌های صوفی‌گرا رواج گسترده و پایگاه محکم در حوزه تمدن اسلامی داشته است و منشأ آثاری در حوزه اندیشه و واقعیت سیاست در جهان اسلام و ایران بوده است. اهل سنت و شیعیان هر دو گروه در آغاز پیدایش تصوف پایگاه اجتماعی این جریان را تشکیل می‌دادند. اما از مهم‌ترین تحولات درونی تصوف پیدایش جریان صوفی با گرایش‌های شیعی بود. از اواخر قرن یازدهم هجری نوع دیگری از باطنی‌گری شیعه احیا شد که

عبارت بود از تصوف اهل طریقت. به هر حال اصول فکری تصوف، طی چندین قرن به نحوی وارد تفکر شیعی شد و نوعی «باطنی‌گری شیعی» را در درون اندیشه شیعی به وجود آورد. بنابراین، تصوف به لحاظ توجه به جنبه‌های باطنی و پذیرش برجستگی معنوی امام علی (ع) در میان یاران پیامبر (ص)، شباهت و همبستگی خاصی با تشیع دارد. در واقع، جریان تصوف در مرحله تکامل خود به‌خصوص از صفویان به بعد با تشیع آمیختگی پیدا کرد و هویت شیعی به دست آوردند؛ از این نظر هانری کربن و برخی دیگر از صاحب‌نظران همسو با او از «تصوف متأثر از شیعه» (امیر معزی، ۱۳۹۴، ص ۴۰۷) سخن می‌گویند.

مسلم است از لحاظ تاریخی، مشایخ مشهور صوفیه همگی اهل تسنن بودند و فقط در این اواخر کسانی در صدد ایجاد عرفان شیعی کوشیدند. نمونه بارز آن سید حیدر آملی است. چنین واقعیت محرز این نظر را تقویت می‌کند که صوفیه در مسیر تاریخی خود از اساس پیرو تسنن بودند و در داخل مراکز سنی‌نشین نیز شکل گرفته‌اند، اما به دلیل برخی جنبه‌های اشتراکی میان آن‌ها و مفاهیم شیعی چنان ولایت و نیز مقام برتر اهل بیت (ع) کم‌کم بدین سوی کشیده شده‌اند. این فرایندی است که شکل کامل آن تحول صفویان صوفی از تسنن به تشیع است.

بنابراین، تصوف با گرایش‌های شیعی از زمان پیروزی صفویان در ایران و تثبیت تشیع به عنوان مذهب رسمی به یکی از نیروهای اجتماعی مهم و تأثیرگذار تبدیل شد و به نوعی در کنار فقهای اصولی و اخباری و شیخی‌ها یکی از نمایندگان جریان‌های دینی - شیعی به شمار می‌آمد.

در آغاز موضع سیاسی تصوف معمولاً تسلیم و رضا و کناره‌گیری از سیاست بود. بنابراین، دغدغه اصلی آنان هدایت روح فرد به سوی خدا بود، و نه رستگاری جمعی از طریق قیام سیاسی، بنابراین، صوفیان عموماً بیشتر به خاطر تسلیم و رضای سیاسی، و نه فعالیت‌گری فرقه‌ای مورد توجه قرار می‌گرفتند. اما در طول زمان آنان نقش اجتماعی و سیاسی زیادی پیدا کردند و به‌خصوص متعهد به کمک به فقرا شدند، و در نتیجه به سخنگوی مظالم مردم تبدیل شدند و بدین ترتیب «رهبری صوفیه به راهی برای رسیدن به قدرت تبدیل شد» (Black, 2001, p.134).

مناسبات صوفیان با نهاد سلطنت در دوره صفویان

همان‌طور که اشاره شد جریان «تصوف» در آغاز شکل‌گیری خود کاملاً جنبه مذهبی داشت و از سیاست دور بود. بدین ترتیب تصوف در مراحل اولیه، یک جریان مخالف ولی انفعالی بود. اما طی تحولاتی چند به‌ویژه قرن هشتم هجری، شکل مبارزه‌جویانه به خود گرفت و این در زمانی بود که عرفان به صورت جنبش خلق دروایش در آمد و خانقاه‌های دروایش مرکز تجمع سیاسی شد (قشاهی، ۱۳۹۵، ص ۳۶). بنابراین، فرقه صوفیه تحول عمده را از سرگذرانند، و از یک جریان صوفی مسلمات خود و اساساً «غیرسیاسی» به یک سازمان مبارز تبدیل شد.

به اعتقاد هانری کرین با تجدید حیات ایران در زمان صفویان که در نام خود اثری از خاستگاه صوفیانه (صفی‌الدین اردبیلی) داشت، سیاست در تصوف سرایت کرد و به یک سلسله و دولت تبدیل شد (کرین، ۱۳۷۳، ص ۴۴۴). در واقع، با آغاز شکل‌گیری سلسله صوفیه، طریقت‌های صوفیانه متمایل به تشیع جهت‌گیری سیاسی پیدا کردند و به‌تدریج به نیروی قوی و با نفوذ اجتماعی تبدیل شدند. بنابراین، تا اواسط قرن هشتم هجری، جنبش صفوی در حال تغییر از یک سلسله صوفیه به یک گروه نظامی بود. در واقع، صفویان در حدود ۱۴۵۰م/۸۲۹ هـ ش نظام صوفی‌گری را به «یک جنبش اجتماعی مبارز تبدیل کردند» (فوران، ۱۳۸۳، ص ۴۴).

بارتولد در ارتباط با کامیابی سیاسی صوفیان در تبدیل جریان تصوف به یک نهضت سیاسی نیرومند و تشکیل دولت صفویان می‌نویسد:

«درویشی در اسلام چند نهضت سیاسی دیگر، تقریباً در همه پهنه جهان اسلام، از صحرا گرفته تا چین در همه سده‌های پسین تا سال‌های اخیر، پدید آورد. اما، هر یک از این نهضت‌ها نیز در بیشتر موارد زود گذر بود و تنها یک‌بار در پایان سده پانزدهم و آغاز سده شانزدهم میلادی در ایران، دودمان شیخ‌ها (مشایخ صوفیه) توانستند شالوده دولتی نیرومند را پایه‌گذاری کند» (بارتولد، ۱۳۷۷، ص ۷۷).

در واقع، با برآمدن و نیروگرفتن نوادگان شیخ صفی نوعی دگردیسی صوفیان از تصوف به سلطنت و قدرت سیاسی ایجاد شد. بدین ترتیب «مهم‌ترین دسته از میان فرقه‌های صوفیه شیعی

مذهب که بنیان قدرتش در قرن هشتم پی‌ریزی شد، سلسله صوفیه صفویه است. صوفیان صفوی پیروان شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی (م ۷۳۰ هـ ق) بودند که زیر دست تاج‌الدین ابراهیم معروف به «شیخ زاهد گیلانی» (م ۷۰۰ هـ ق) تربیت شده بود. نسبت تعلیم شیخ زاهد بقولی به نجم‌الدین کبری مؤسس فرقه «کبرویه» می‌رسید و صفی‌الدین بعد از وفات استاد خود به اردبیل رفت و در آنجا بساط ارشاد گسترده و بزودی شهرت و قدرتی یافته فرقه جدیدی از شیعیان صوفی مشرب تشکیل داد. جانشینان صفی‌الدین یعنی صدرالدین موسی، خواجه علی، شیخ ابراهیم، سلطان جنید و شیخ حیدر نفوذ و قدرت نیای خود را در آذربایجان حفظ کردند، تا آنجا که به تدریج عنوان سلطان بر آنان نهاده شد. شیخ جنید، جد شاه اسمعیل که خدیجه بیگم خواهر اوزن حسن آق قویونلو را به عقد خود درآورده بود، بر میزان قدرت و نفوذ مشایخ صفویه بسیار افزود و پسرش سلطان حیدر هم که دختر اوزن حسن در حباله نگاهش بود، توانایی و نفوذ معنوی و دنیوی را با هم جمع داشت و همین قدرت سیاسی و اعتقادی بود که به سلطان جنید و سلطان حیدر به شرحی که در تاریخ مسطور است، و موفقیت او در تشکیل دولت مقتدر صفوی، در دنباله همین نفوذهای سیاسی و معنوی پدر و نیاکانش انجام گرفت (صفا، ۱۳۸۹، صص ۶۲-۶۱).

صوفیان به تدریج از جنبه‌های معنوی به سیاست و حکومت‌گری کشیده شدند و با تشکیل اتحادیه قزلباش پایگاه عقیدتی و نظامی خود را پدید آوردند و به مرور با تقویت آن توانستند شاه اسماعیل صفی را به پادشاهی برسانند قزلباش‌های صوفی با گزینش چنین شخصیتی (۱۲-۱۳ ساله) به زعامت و رهبری جدید سیاسی - نظامی و مذهبی خود، حرکت کم‌نظیری در استواری سلطنت واحد در «ایران زمین» آغاز کردند (تکمیل همایون، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵).

بنابراین، حکومت واحد ملی ایران که به دست صفویه تأسیس یافت وجود خود را مدیون جماعتی از مردان است که بر اساس عقاید و افکار مذهبی متشکل شده بود. شیوخ تقدس ماب در طی عمر چند نسل که به قرن‌ها بالغ می‌شد، توانسته بودند برای خود مریدانی فراهم آورند که همیشه از آنان اطاعت کنند.

اینان نهضتی از درویشان پدید آوردند که سرانجام به دست شاه اسمعیل پایه‌گذار حکومت صفویان (۱۵۲۴/۹۰۷ - ۱۵۰۰/۹۳۰) با اقداماتی داهیان به جنبشی سیاسی مبدل شد (هینتس،

۱۳۶۲، صص ۱۰-۷). بنابراین، صوفیان نخستین حامیان دولت شاه‌اسماعیل به حساب می‌آمدند. فراتر از این دولت صفویه از دل یک سلسله صوفیه بیرون آمد. همسانی صفویه و صوفیان به حدی است که برخی از گزارش نویسان غربی این دو را به اشتباه به‌جای یکدیگر ذکر کرده‌اند. همان‌طور که شاه اسماعیل نیز به‌طور عمده در این گزارش‌ها و سفرنامه‌ها به «شاه صوفی» معروف شده است (دل‌آواله، ۱۳۹۱، ص ۴۳).

در حقیقت، پایدارترین و مؤثرترین نهضت اجتماعی صوفیه در ایران، دعوت صفویه بود که به تأسیس یک دولت شیعه و ایجاد حکومتی که آن را حکومت ملی می‌توان خواند نیز شد. بنابراین، صوفیان از طریق نهضت صوفیه به قدرت رسیدند. صوفیان علاوه برآنکه تشیع را رکن عمده دولت خویش کردند، تصوف را رکن دیگر آن تلقی کردند و در نهضت انقلابی آن‌ها بود که تصوف و تشیع به هم امتزاج یافت (زرین‌کوب، ۱۳۹۳، ص ۲۲۶). بنابراین، یکی از پایه‌های قدرت دولت صفویه، نهضت صوفیه بود. در واقع، ایدئولوژی حکومت صوفیان ترکیبی از تصوف، تشیع و نظریه سلطنت بود. به گفته راجر سیوری:

«قدرت شاهان صفوی بر سه پایه مشخص استوار بود: اول نظریه حق الهی پادشاهان ایرانی، و این حق بر این اساس مبتنی بود که این پادشاهان از «فره ایزدی» برخوردارند. این نظریه باستانی که متعلق به دوران قبل از اسلام بود، باتمام شکوه قبلی‌اش به کار گرفته شد و در هیئت جدید آن که فرمانروا «سایه خدا بر روی زمین» (ظل الله فی الارض) است، مجدداً ظاهر شد، دوم ادعای شاهان صفوی بود مبنی بر اینکه آنان نماینده مهدی (ع) بر روی زمین هستند که دوازدهمین و آخرین امامان شیعیان اثنی‌عشری است که در سال ۲۵۵/۸۷۰ غایب شد و بازگشت وی پیام‌آور روز داوری است؛ سوم، مقام پادشاهان صفوی به عنوان مرشد کامل پیروان طریقت صوفیه که به نام صفویه شناخته شده‌اند» (سیوری، ص ۲).

بنابراین، نخستین عاملی که بدون آن خاندان صفوی قادر به کسب قدرت در ایران نبود وفاداری ایللیات قزلباش به شاه، در مقام رئیس فرقه صفویه بود. به‌دست‌آوردن قدرت سیاسی، قبل از هر چیز و در وهله اول مستلزم مقداری توانایی نظامی بود، و قزلباش‌ها این امکان را فراهم می‌کردند (مورگان، ۱۳۷۳، ص ۱۵۹).

در واقع، صوفیان قدرت سیاسی خویش را با کمک قزلباشان و صوفیان به دست آوردند و زمانی که به قدرت سیاسی دست یافتند، تنها پایگاه مستحکم آنها همین دسته بودند. از این رو، با تحکیم قدرت صوفیان، صوفیان نیز تصدی مقام‌های ممتازی را بر عهده داشتند و در سهم بری از قدرت به هر توطئه‌ای دست می‌یازیدند. از وقتی که صفویه تصوف را وسیله نیل به قدرت سیاسی کردند؛ مکرر مشایخ صوفیه و مدعیان ولایت و مهدویت کوشیدند تا از همین راه وسیله‌ای برای کسب قدرت بیابند. بنابراین، به تدریج سودای قدرت‌طلبی بین صوفیان افزایش یافت. شاهان صفوی به مرور علیه توطئه‌گری‌های صوفیان و محدود کردن قدرت سیاسی آنان اقداماتی کردند. شاهان صفوی در اعمال محدودیت و فرسودن و سرکوب جنبش صوفیان کوشیدند و به ویژه از زمان شاه‌عباس اول این کار را به طور سازمان‌یافته با چنان موفقیتی پیش بردند که صوفیان به‌طور کلی از صحنه سیاست طرد شدند. بنابراین: «زوال سریع مقام صوفیان بعد از به سلطنت رسیدن عباس اول روی داد شاه‌عباس به صوفیان ظنین بود زیرا در ابتدای سلطنتش برای بازگرداندن پدرش سلطان محمد شاه به سلطنت، توطئه کرده بودند» (مورگان، ۱۳۷۳، ص ۲۳۵).

با آغاز پادشاهی شاه‌عباس اول، هفتاد هزار قزلباش در موقعیت نابهنجار تاریخی قرار گرفتند. برخی از آنان بی‌رحمانه کشته شده، گروهی به دلایل گوناگون نفی بلد شدند یا با ایل و تبار خود در منطقه‌های دیگر اسکان یافتند. به قول فاروق سومر:

«شاه‌عباس برای جلوگیری از شورش مجدد امرای قزلباش و برای مطیع کردن کامل آنها، به این قبیل اقدامات بسنده نکرد، فرزندان خردسال ارامنه و گرجی و چرکسی را به دربار آورده، تربیت کردند و از افراد با لیاقت این غلامان، تشکیلات خاصی به وجود آوردند. این تشکیلات تقریباً شبیه و نمودی کوچکی از سازمان بینی چری بود» (فاروق، ۱۳۷۱، صص ۱۸۱ - ۱۸۰).

شاه‌عباس اول احساس می‌کرد دیگر نمی‌تواند روی وفاداری صوفیان حساب کند. بنابراین، به آنان اجازه نداد موقعیت ممتاز سیاسی خود را حفظ کنند. دیگر به آنان اجازه داده نمی‌شد در معیت شاه باشند یا به عنوان نگاهبانان شخص شاه انجام وظیفه کنند. در عوض کارهای بی‌ارزشی نظیر جاروکشی عمارات دولت‌خانه و درباری و زندانبانی به آنان واگذار می‌شد. آغاز سلطنت

شاه‌عباس با بدبینی نسبت به صوفیان همراه بود. شاه‌عباس با بدبینی فراینده نسبت به صوفیان قدرت آنان را درهم شکست و بعد از وی چنین سیاستی تداوم یافت. بنابراین، صوفیان با آنکه از طریق صوفیه به قدرت رسیدند، اما به دلیل سیاسی «صوفیه را مخصوصاً به اقسام سختی و خشونت تعقیب نمودند و به جلای وطن و نفی بلد و قتل و مؤاخذه محکم کردند» (زرین‌کوب، ۱۳۹۳، ص ۲۲۳).

شاه‌عباس اول و دیگر پادشاهان بعدی سلسله صفویه با قدرت‌بخشیدن فقها و روحانیت شریعتمدار از نیروی آنان در معارضه با صوفیان سود بردند. صوفیان به دلایل سیاسی و اعتقادی به تدریج، فقها و علمای شیعه امامیه را سهم در قدرت سیاسی کردند، کم‌کم ظهور فقهای بزرگی چون محقق کرکی و به‌دست‌آوردن مقام علمی-سیاسی مهم شیخ‌الاسلامی توسط آنان باعث شد جبهه فقاقت در برابر تصوف، دقیقاً تحکیم شد و شکل رسمی به خود گرفت (جعفریان، ۱۳۶۹، ص ۱۰۱).

آنچه در حقیقت، قدرت صوفیه را درهم کوبید، قدرت مجتهدان بود که در نیمه دوم سلطنت صوفیان «قدرت بالای سرپادشاه» به حساب می‌آمدند (سیوری، ۱۳۶۳، ص ۲۱۳). در اصل کمتر از دویست سال پس از زمانی که شور و سرسپردگی صوفیان، صوفیه را به قدرت رسانده بود، مجتهدان جای آنان را گرفتند. با به حاشیه رانده‌شدن صوفیان از صحنه قدرت، در نیمه دوم حکومت صوفیان فقهای تشیع از قدرت بسیاری برخوردار شدند. از این لحاظ، وجه فقهی-شرعی نظریه فرمانروایی بر وجه صوفی غلبه یافت. «تقریباً همه پژوهش‌های صوفیه‌شناسی به این نکته اشاره دارند که صوفیان رفته‌رفته از حالت آیین صوفیان به جریان فقاقتی-شریعتی اثنی‌عشری گرایش پیدا کردند» (صفت گل، ۱۳۸۱، ص ۱۲).

مناسبات صوفیان با نهاد سلطنت در عصر قاجار

پیشتر اشاره شد تصوف از نیمه دوم حکومت صوفیان به تدریج از صحنه سیاست به حاشیه رانده شد و قدرتشان رو به انحطاط و انفعال گذاشت و این وضعیت تا اواخر زندیه و اوایل قاجاریه ادامه یافت. تا اینکه دو تن از بزرگان مشایخ سلسله نعمت‌الهی ملقب به معصوم علیشاه و

نورعلی‌شاه اصفهانی (متولد ۱۱۷۰هـ/ق/۱۷۵۶م) مجدداً تصوف را در ایران احیا کردند و در این مسیر دوباره تصوف برای کسب جایگاه برتر اجتماعی، سیاسی و رهبری مذهبی با فقها و روحانیت شیعه وارد تعارض شدند و در این میان در پی تأثیرگذاری بر نهاد سلطنت نیز برآمدند. قدرتمندترین فرقه صوفیه در قاجاریه، دراویش نعمت‌اللهی بود که در سراسر ایران پراکنده بودند و مرکز اصلی آن‌ها کرمان بود.

بنابراین، مقارن با استقرار حاکمیت سلسله قاجار در ایران. سلسله نعمت‌اللهی اهمیت بیشتری یافت. بسیاری از نعمت‌اللهی‌ها که در دوران صفویه به دکن مهاجرت کرده بودند، راه بازگشت را پیش گرفتند. سرسلسله آن‌ها، رضا علی‌شاه دکنی، در اواخر قرن هجدهم شاه طاهر دکنی و معصوم علی‌شاه دکنی را به ایران اعزام کرد تا این فرقه را در زادگاهش دوباره زنده کنند. کار آنان گرفت و به‌آسانی پیروان زیادی جذب کردند، اما با خصومت قاطع و سرسختانه علما مواجه شدند. احیای دوباره تصوف در دوره قاجار، و رخنه آنان در دستگاه سلطنت و افزایش پیروانشان، این خطر را برای علمای شیعه به وجود آورده بود که رهبری مذهبی و نفوذی مردمی آنان دچار آسیب شود. آقا‌احمد کرمانشاهی، فرزند آقا‌محمد کرمانشاهی، از مجتهدان مشهور دوره قاجار که به نسبت به صوفیان مشهور سخت‌گیر بود، درباره نفوذ و گسترش محبوبیت صوفیان در میان قشرهای گوناگون مردم از جمله «اعاظم و اعیان» می‌آورد: «جماعت متصوفه ضاله مضله در صفحه دارالایمان ایران لوای ضلالت افراشته جمع کثیری از سرداران و سپاهیان و رعایا بلکه ناقصان از صنف طلبه علوم دینیه خاصه جمعی از علمای همدان را در حلقه اطاعات خود داخل و در رشته ضلالت منسلک ساخته بودند...» (حایری، ۱۳۷۸، ص ۳۶۰).

همچنین، محمدعلی بهبهانی نه تنها دو رساله به نام‌های رساله خیراتیه و قطع‌المقال فی رد اهل الضلال در تقبیح شدید صوفیه نوشت، بلکه با همان خصومت شدیدی با آن‌ها برخورد کرد که پدرش با اخباریان برخورد کرده بود. در این مبارزه تعقیب و آزار، علما توانستند حمایت دربار را نیز به دست آورند. نخست کریم‌خان زند، نورعلی‌شاه، جانشین معصوم علی‌شاه را که در سرسلسله این فرقه در ایران بود از شیراز اخراج کرد و سپس، فتحعلی شاه قاجار، در این منازعه

جانپ علما را گرفت. فتحعلی شاه همسو با علمای شیعه در سال ۱۸۱۴/۱۲۳۰ به زین‌العابدین شیروانی گفته بود که «ما را با صوفیان صفایی و از درویشان طلب دعایی نیست» (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۶۹). به هر حال، سیاست فتحعلی شاه به ظاهر و باطن، پشتیبانی سرسختانه از متشرعان و فقها در برابر صوفیان بود. در واقع فتحعلی شاه صوفیگری را سرکوب کرد و علما را در مبارزه با آنها یاری کرد. اما پس از قدرت یافتن محمدشاه اوضاع به نفع صوفیان تغییر کرد، زیرا وی بر اثر اعمال نفوذ صدر اعظمش حاج میرزا آغاسی شروع به حمایت از صوفیه به ویژه اعضای فرقه نعمت‌اللهی کرد.

با آغاز سلطنت محمدشاه مناسبات دوستانه و نزدیک میانه نهاد سلطنت و علمای شیعه به هم خورد و شاه جدید با انتخاب حاجی میرزا آغاسی به صدر اعظمی به تدریج از روحانیت فاصله گرفت و بیشتر به سوی صوفیان گرایش یافت. در دوره سلطنت محمدشاه و صدارت میرزا آغاسی، صوفیان به عنوان یک گروه مذهبی در برابر علمای شیعه قدرتی بی‌نظیر در ایران پیدا کردند و بیش از پیش از قدرت و نفوذ سیاسی برخوردار شدند و برای کسب موقعیت ممتاز اجتماعی و مذهبی وارد صحنه سیاست و همکاری با نهاد سلطنت شدند.

ظاهراً محمدرضا شاه از دوره جوانی متمایل به دوستی با دراویش بوده است و آشنایی او با حاجی میرزا آغاسی موبد این اغراض اولیه است. یکی از فرقه نعمت‌اللهی به نام محمدرضا همدانی (کوثرعلی شاه) به دربار عباسی میرزا در تبریز راه یافته بود و از شخصیت محترم دربار ولیعهد شده بود. به گفته حامد الگار: «این فرضی معقولی است که محمدشاه هنگامی که مقیم تبریز بوده زیر نفوذ این شخص قرار گرفته باشد حاجی میرزا آغاسی و شخص دیگری بنام پیر حاجی عبدالوهاب پیشگویی کرده بودند که از جمله کلیه شاهزادگان قاجار فقط محمد به سلطنت خواهد رسید. در حالی که حاجی میرزا آغاسی به پاداش این پیشگویی اداره ایران را در دست گرفت. پیر حاجی عبدالوهاب به نشانه حق شناسی پاداش نسبتاً کمتری دریافت داشت. بدین معنا که از برای او مقبره ای در ناین برپا کردند» (الگار، ۱۳۶۵، صص ۱۵۲-۱۵۱).

سرانجام، حاجی میرزا آغاسی توجه محمدشاه را به خود جلب کرد. به قول نویسنده ناسخ

التواریخ، محمدشاه حاجی میرزا آغاسی را «قطب آسمان شریعت و طریقت» (الگار، ۱۳۶۵، ص ۱۵۲) می‌دانست و احترام و اعتماد زیادی به او قائل بود و او را شخصیتی معنوی و الهی می‌دانست: به گفته گوینو:

«محمدشاه تردیدی نداشت که صدر اعظمش حاجی میرزا آغاسی ملای پیری که معلمش بود، ارتباط مستقیم و دائمی با عالم ملکوت دارد و خودش از جنس مردم عادی نیست» (گوینو، ۱۳۸۳، ص ۲۴۱).

پس از مغضوبیت قائم مقام در آغاز حکومت محمدشاه (۱۸۳۶/۱۳۵۱) حاجی میرزا آغاسی به مقام صدر اعظمی انتخاب شد. در همه مدت سیزده سال صدرات میرزا آغاسی، پادشاه ایران در حقیقت حاجی بود و امور ایران به دست این درویش اداره می‌شد. به این دلیل پژوهشگران از دوره سلطنت محمدشاه، با عنوان «دولت درویشان» (ناطق، ۱۳۶۸، ص ۶) یاد می‌کنند. در این دوره صوفیان و درویشان که به زمان فتحعلی شاه مطرود و مذموم بودند، اعتلای مقام یافتند و گفتار و کردارشان تهدیدی برای مقام و موقعیت علما بود. در واقع، یک عنصر پایدار در حکومت محمدشاه و صدارت حاجی میرزا آغاسی حمایت از صوفیان و ارتقای موقعیت‌ها سیاسی و اجتماعی آنان بود.

«در حالی که فتحعلی‌شاه به مقابر قم، مشهد و عراق توجه بسیار زیادی داشت، محمدشاه به توصیه حاجی میرزا آغاسی ترجیح می‌داد که به بقاع فریدالدین عطار و شیخ محمود شبستری برود. زیارتگاه‌های دیگر صوفیه در کرمان، نائین، بسطام و تربت شیخ جام ساخته یا تعمیر شد. قطعاتی از اراضی حومه کرمان وقف مرقد شاه نعمت‌الله ولی در ماهان شد. به صوفیه مقامات درباری و مأموریت‌های حکومت واگذار شد: میرزامهدی خوئی مرشد مرقد نعمت‌اللهی کاتب مخصوص شاه بود. درویشی به نام عبدالمحمد محلاتی یک‌بار برای مذاکره با امیر هرات به آن صوب فرستاده شد» (الگار، ۱۳۶۵، صص ۱۵۴-۱۵۳).

تمایل محمدشاه و حاجی میرزا آغاسی به «صوفیگری» و ارجحیت قائل شدن به آنان در مقابل علمای شیعه ناگزیر موجب بیزاری علما از دولت می‌شد و تضاد میان دولت و علما را تشدید

می‌کرد. در دوره سلطنت محمدشاه و صدارت حاج میرزاآغاسی، صوفیان آزادانه به تبلیغ مسلک خود می‌پرداختند و در کسب موقعیت برتر سیاسی و اجتماعی، همچنین، رهبری احساس مذهبی مردم از حمایت دستگاه سیاسی برخوردار بودند. بنابراین، حمایت و تشویق دولت محمدشاه عامل اصلی نیروگرفتن صوفیان در این دوره بود. «بارون دوبر» سیاح روسی که در این دوره در ایران حضور داشته می‌نویسد: صوفیگری گسترش بی‌سابقه‌ای یافته است. صوفیان که در دوره پیش جرأت نداشتند به بیان افکارشان برآیند «اکنون آشکارا مکتب خود را تبلیغ می‌کنند» (ناطق، ۱۳۶۸، ص ۴۰).

بدین ترتیب، در عهد سلطنت محمدشاه، اعتراف آشکار به صوفیگری عمومیت داشت و این مسأله خطر جدی برای مقام و نفوذ علما در میان مردم بود. نفوذ و گسترش صوفیگری در میان توده‌های مردم و در میان برخی دولتیان باعث نگرانی علما شده بود؛ و همواره این خطر برای علما وجود داشت که رهبری مذهبی و نفوذ مردمی آنان دچار آسیب شود.

برخی صاحب‌نظران بر این باورند که تمایل محمدشاه به «صوفیگری» فقط مبتنی بر ملاحظات اعتقادی نبوده است. بنابراین، «درویش» و صوفی مسلک بودن محمدشاه و حاجی میرزاآغاسی به نوعی ریشه در ملاحظات سیاسی نیز داشته است. بنابراین، حمایت دستگاه سلطنت از صوفیگری را می‌توان ناشی از نگرانی از افزایش علما دانست که به عنوان نمایندگان مذهب رسمی در مردم نفوذ داشتند. بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود «صوفیگری در دست حاجی میرزاآغاسی سلاحی برای مبارزه با قدرت روحانیون بود» (آوری، ۱۳۷۳، ص ۷۶).

در حقیقت، محمدشاه و صدر اعظمش برای درهم‌شکستن قدرت سازمان‌یافته علما و مقبولیت مردمی و تضعیف رهبری مذهبی آنان به «صوفیگری» متوسل شده بودند. پیتراوری نوشته محمدشاه تمایل به «مذهب غیررسمی» داشت (آوری، ۱۳۷۳، ص ۷۶). یعنی اینکه او به مراجع شیعه وقت اقتدا نمی‌کرد. بنابراین، مخالفت محمدشاه و میرزاآغاسی با «مذهب رسمی» موجب شد بر شدت مخالفت علما نسبت به این‌ها افزوده شد. عقاید صوفیانه محمدشاه نتایج سیاسی جدی‌تری به همراه داشت، آن هم تضعیف مقام و اقتدار مرجعیت شیعه بود. همین که کشور را

یک سلطان معتقد به عقیده‌ای برخلاف مذهب رسمی اداره می‌کرد، خودبه‌خود انزجار آورده بود. به علاوه، اطاعت او از حاجی میرزا آغاسی به عنوان یک مرشد امکان هرگونه نفوذ مستقیم در رهبری امور را از علما سلب می‌کرد. بالاخره شاه هم مانند هر شیعه دیگر در تکالیف دینی ناگزیر بود، خود را با احکام یک مجتهد اعلم به عنوان مرجع تقلید تطبیق دهد. فتحعلی‌شاه گاه یک چنین تطبیق را انجام می‌داده است؛ اما اخلاص بی‌چون‌وچرای محمدشاه به حاجی میرزا آغاسی جایی برای گفت‌وگو از مراجع مذهبی باقی نمی‌گذاشت. حامد الگار در این زمینه می‌نویسد:

«شاه و وزیرش نه تنها از دستور روحانیون پیروی نمی‌کردند، بلکه در سراسر کشور استشفای علما و فشار آن‌ها بر حکام محلی موفقیت چندانی کسب نمی‌کرد. شکاف موجود بین مفاهیم مذهبی ریاست و مرجعیت و واقعیات قدرت پادشاهی فقط تا حدودی با اتخاذ سیاست دقیق مجامله از سوی شاه قابل ترمیم بود، و محمدشاه هرگز چنین سیاستی را پیش نگرفت. این امر با تمایلات خاص نسبت به تقویت قدرت مرکزی دولت دست بهم داد و کشمکش میان دولت و علما را ناگزیر ساخت» (الگار، ۱۳۶۵، ص ۱۵۵).

بنابراین، با احیای تصوف در عصر قاجار شاهد قدرت‌نمایی موقت آنان در عرصه سیاسی و اجتماعی هستیم که نیل حاجی میرزا آغاسی به صدارت ایران در دوره سلطنت محمدشاه در این قدرت‌نمایی تأثیر انکارناپذیری داشته است. به طوری که در این دوره، در بین شاهزادگان، رجال دولت، حتی در میان برخی علما گرایش به تصوف پیدا شد. همان‌طور که آقامحمود (وفات ۱۲۷۱)، پسر آقامحمدعلی بهبهانی هم، برخلاف پدر که در این ایام از وی مخالف سرسخت صوفیان یاد می‌شد، مجذوب تصوف شد. تعدادی از شاهزادگان، حتی تعدادی از «بنات سلطنت» هم به طریق تصوف گرویدند. در واقع، حمایت و پشتیبانی دستگاه سیاسی از صوفیان باعث توسعه و رونق آن شده بود و موجب دیگری بود تا تکفیر و تهدیدی که در اوایل عهد فتحعلی‌شاه به اوج شدت رسیده بود در اواخر عهد او و مقارن سلطنت محمدشاه و صدارت حاجی میرزا آغاسی در حق صوفیه فروکش شود.

اما این قدرت‌نمایی سیاسی صوفیان و حضور آنان در دربار و نهاد سلطنت با پایان حکومت

محمدشاه به دلیل مخالفت سرسختانه فقها و مراجع شیعه تداوم نیافت و به تدریج از صحنه سیاسی و اجتماعی به حاشیه رانده شدند و قدرت و نفوذشان رو به افول و انحطاط گذاشت. بدین ترتیب، «هرچند تصوف در عهد قاجاریه هم مثل عهد صفوی در نزد محدودی از حکما، دولتیان و علما مقبول واقع شد، احیا مجدد آن در اوایل عهد قاجار با مخالفت شدید اکثر فقها مواجه شد. اما در اواخر آن غیر از پیدایش و رواج افکار جدید و آنچه «اندیشه ترقی» خوانده می‌شد و عرفان و تصوف را مایه انحطاط ملک و ملت می‌دید. وجود کشمکش‌های دایم در بین مشایخ برای احراز قطبیت نیز از اسباب مزید انحطاط آن شد و با شروع انقلاب مشروطیت و پس از آن، روز بازار تصوف در ایران تقریباً به پایان رسید» (زرین‌کوب، ۱۳۹۳، ص ۳۴۹).

نتیجه‌گیری

همان‌طور که بیان شد تصوف و صوفیگری از جریان مذهبی و اجتماعی قدرتمند در صحنه سیاسی ایران بوده است. هرچند تصوف در آغاز شکل‌گیری خود بیشتر جنبه مذهبی داشت و به کناره‌گیری از سیاست تمایل داشت، طی تحولاتی چند به صورت جنبشی سیاسی در آمد و به تدریج از جنبه‌های معنوی به سیاست و حکومت‌گری کشیده شدند و با تشکیل اتحایه قزلباش پایگاه عقیدتی و نظامی خود را پدید آوردند و به مرور با تقویت آن توانستند شاه‌اسماعیل صفوی را به پادشاهی برسانند. از این رو، صوفیان با تحکیم سلطنت و قدرت سیاسی صوفیان، تصدی مقام‌های ممتازی را برعهده گرفتند و به یکی از مهم‌ترین ارکان قدرت تبدیل شدند و قدرتشان همواره رو به تزاید بود.

بنابراین، صوفیان قدرت سیاسی خویش را با کمک قزلباش‌ها و صوفیان به دست آوردند و زمانی که به قدرت سیاسی دست یافتند، تنها پایگاه مستحکم آن‌ها همین دسته بودند. اما با افزایش حرص و آز، مقام‌پرستی و توطئه‌چینی قزلباش‌ها پادشاهان بعدی صفویه به دنبال اعمال محدودیت، فرسودن و سرکوب جنبش صوفیان قزلباش برآمدند. در این راه، پادشاهان صفوی برای مهار قدرت صوفیان قزلباش از نفوذ و قدرت فقها و علمای شیعه به عنوان نمایندگان مذهب رسمی استفاده کردند و با سهم‌کردن آنان در قدرت سیاسی، روزبه‌روز حدود قدرت صوفیان

قزلباش را محدود کردند، و نفوذشان را کاهش دادند. بنابراین، اهل تصوف که به واقعی بنیادگذاران واقع سلسله صفویه بودند، از نیمه دوم حاکمیت این سلسله اندک‌اندک جایگاه سابق خود را از دست دادند و به جای آنان فقهایی مثل کرکی در دوره شاه طهماسب، مقدسی اردبیلی در دوره شاه‌عباس و به ویژه ملامحمد تقی و ملامحمد باقر مجلسی در اواخر دوره صفویه جایگاه درخور توجهی به دست آوردند.

بنابراین، با اعمال سیاست سرکوب صوفیان از سوی دستگاه سلطنت، بسیاری از آنان نفی بلد شدند، یا به قتل رسیدند و بسیاری نیز دست به مهاجرت زدند. در واقع، اهل تصوف از آن زمان در هندوستان و به طور خاص در شهر دکن سکونت داشتند. اما با استقرار زندیه در ایران و به دست گرفتن حکومت توسط ایشان، اهل تصوف بار دیگر به ایران بازگشتند و در شهرها و مناطق گوناگون ایران سکونت گزیدند و برای کسب موقعیت برتر سیاسی و مذهبی دوباره فعالیت شان را احیا کردند. مهم‌ترین فرقه اینان در این دوره، فرقه دواویش نعمت‌اللهی بود که در دوره محمدشاه قاجار نفوذ شایان توجهی در ارکان گوناگون کشور به دست آوردند و دوباره در صحنه سیاسی ایران قدرتشان رو به افزایش گذاشت و تصدی مقام‌های ممتاز سیاسی را برعهده گرفتند.

منابع

۱. امیرمعزی، محمدعلی (۱۳۹۴). تشیع، ریشه‌ها و باورهای عرفانی. ترجمه نورالدین الله دین، تهران: نشر نامک.
۲. آبادیان، حسین (۱۳۸۸). مفاهیم قدیم و اندیشه جدید. تهران: کویر.
۳. آوری، پیتر (۱۳۷۳). تاریخ معاصر ایران، از تأسیس تا انقراض سلسله قاجار. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، جلد اول، تهران: عطایی.
۴. بارتولد، و و (۱۳۷۷). خلیفه و سلطان. ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.
۵. پتروشفسکی، ایلیاپاولویچ (۱۳۶۳). اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
۶. پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱). سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان). ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
۷. تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۲). نقش تشیع در جنبش‌های سیاسی صوفیان قزلباش. تاریخ اسلام، (۱۳)، ۱۵۹-۱۹۴.
۸. جعفریان، رسول (۱۳۶۹). رویارویی فقیهان و صوفیان در عصر صفویان. کیهان اندیشه، (۳۳)، ۱۰۱-۱۲۷.
۹. حایری، عبدالهادی (۱۳۷۸). نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. تهران: امیرکبیر.
۱۰. دلواله، پیتر و (۱۳۹۱). سفرنامه. ترجمه شعاع‌الدین شجاع، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۳). دنباله جست‌وجو در تصرف ایران. تهران: امیرکبیر.
۱۲. سیوری، راجر (۱۳۷۹). ایران عصر صفوی. ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
۱۳. شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۵). ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران: مدبر.
۱۴. صفا، ذبیح‌اله (۱۳۷۷). مقدمه‌ای بر تصوف. تهران: امیرکبیر.
۱۵. صفت گل، منصور (۱۳۸۷). ساختار و نهاد دین در ایران عصر صفوی. تهران: رسا.

۱۶. فاروق، سومر (۱۳۷۱). نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی. ترجمه احسان اشراقی و محمد تقی امامی، تهران: نشر گستره
۱۷. فشاهی، محمدرضا (۱۳۹۵). واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال. تهران: فردوس.
۱۸. فوران، جان (۱۳۸۳). مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی. ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
۱۹. کرین، هانری (۱۳۷۷). تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه سید جواد طباطبائی، تهران: کویر.
۲۰. گوینو، ژوزف آرتور (۱۳۸۳). سه سال در آسیا. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: قطره.
۲۱. مورگان، دیوید (۱۳۷۳). ایران در قرون وسطی. ترجمه عباس منخبر، تهران: طرح نو.
۲۲. ناطق، هما (۱۳۶۸). ایران در راه‌یابی فرهنگی. پاریس: خاوران.
۲۳. هینتس، والتر (۱۳۶۲). تشکیل دولت ملی در ایران. ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
24. Iqbal, M. (1908). *The development of Metaphysics in Persia; A Contribution to the history of muslim philosophy*. London: Luzac & Co.
25. Black, A. (2011). *The history of Islamic political thought: From the prophet to the present*. Edinburgh University Press.